

نگاهی به سروده‌ها و آفریده‌های شعری

«شیخ‌الرئیس بوعلی سینا»

«اشعار عربی»

^(۱) دکتر سید احمد امامزاده^(۲) علیرضا صالحی

چکیده

بوعلی حسین بن عبدالله بن سینا فیلسوف و طبیب بزرگ و نام‌آشنای ایرانی و یکی از چهره‌های ماندگار جهان اسلام است که شهرت و آوازه و مراتب فضل و کمال او به اقصی نقاط عالم رسیده و جهانیان از ثمره افکار و اندیشه‌های والای او بهره‌های فراوان برده‌اند. در طول تاریخ دانشمندان و حکیمانی همچو بوعلی سینا این اقبال را نیافته‌اند که در همه زمینه‌های علمی و معرفتی که در آن وارد شده و اثری خلق نموده و ایده‌ای را عرضه داشته‌اند، مورد توجه قرار گرفته و آن‌گونه که شایسته مقام و شأن آنان است معرفی گردند. از این رو شهرت و آوازه جهانگیر بوعلی در دو مقوله مهم فلسفه و طب و آثار مفصل و ماندگاری که در این دو عرصه بزرگ پدید آورده، به نوعی دیگر مکتوبات و زمینه‌های فکری او را تحت الشعاع قرار داده و بسیاری از قابلیت‌ها و برجستگی‌های علمی او را از دیدگان مخفی ساخته است.

با همه آثاری که بوعلی در وادی شعر و شاعری بر جای گذاشته و خلق آثار بزرگی همچون قصیده‌عینیه که مورد توجه بسیاری از ادیبان و سخن‌سنان قرار گرفته و ارجوزه‌های متعددی که در طب و منطق و ابیاتی که در حکمت و زهد و توصیف و بسیاری موارد دیگر سروده است، حتی معاصران وی هم در آثار خود کمترین اشاره‌ای به جنبه شاعری بوعلی نداشته و این امر کاملاً از دید آنها پوشیده مانده است. ثعالبی نیشابوری (متوفی ۴۲۹هـ)، ابوسعید منصور بن حسین آبی (متوفی ۴۲۱هـ)، مرزوقی اصفهانی (متوفی ۴۲۱هـ)، راغب اصفهانی (متوفی ۴۲۵هـ) و ابن‌الندیم (متوفی ۴۳۸هـ) که جملگی در برخی آثار خود به نوعی به مقولات شعر و شاعری و شاعران زمان خود پرداخته‌اند، هرگز از ابن سینا نامی نبرده و مطلبی درباره قدرت شاعری او نیاورده‌اند در حدود دو قرن بعد از وفات بوعلی عده‌ای از نویسندگان به جمع‌آوری و نقل آثار شعری او همت گمارده و به صورت متفرق به نقل نمونه‌هایی از اشعار او پرداخته‌اند که در این میان ابن‌خلکان را می‌توان جز اولین گردآوردندگان به حساب آورد. اندیشه‌های بلند عارفانه ابن سینا در آثار بزرگان عرصه شعر فارسی بویژه سنایی، نظامی، مولوی، عطار و عراقی و دیگر شاعران بزرگ فارسی تأثیر شگرفی بر جای گزارده و رویگردی که محیی‌الدین ابن عربی از قداما و حاج ملا سبزواری از متأخران بر قصیده‌عینیه داشته

(۱) عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم

(۲) عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

و شروحي که بر این قصیده نوشته‌اند خود دلیلی گویا بر جایگاه بلند بوعلی در زمینه شعر و شاعری است.

به هر صورت بررسی مقام شاعری و جنبه‌های مختلف شعری جناب بوعلی از چند نظر می‌تواند دارای اهمیت باشد که اهم آن را به ترتیب ذیل بیان می‌داریم.

۱- آثار شعری بوعلی سینا حاوی بخشی از افکار و اندیشه‌های اوست و بدون بررسی و نقد این آثار، دست یابی به نگرشی جامع و مانع درباره شخصیت و دیدگاه‌های این حکیم الهی مشکل به نظر می‌رسد.

۲- با عنایت به اختلاف ریشه دار میان فلاسفه و عرفا که گاه به جدال‌های دامنه دار میان آنان منجر گردیده، بررسی تأثیر افکار و اندیشه‌های بوعلی به عنوان یکی از فلاسفه بزرگ ایران و جهان بر نگرش‌ها و آثار عرفای بزرگ اسلامی می‌تواند در تعمیق و نهادینه سازی تفکر عدم جدایی برهان و عرفان نقش فراوانی را بر جای گذارد.

۳- تأمل در آثار شعری بوعلی می‌تواند در بررسی بنیان‌های شعر فارسی، شاخصه‌های سبکی و سیر تحول آن تأثیرات بسزایی داشته باشد.

۴- در بررسی مقوله فارسی‌زبانان عربی‌گوی و علل و انگیزه‌های موجود در پیدایش این گونه پدیده‌ها، قطعاً ابن سینا و آثار شعری او می‌تواند به عنوان یک شاخص مناسب مورد بهره‌گیری قرار گیرد.

۵- مطالعه تطبیقی سروده‌های عربی ابن سینا و آثار شاعران بزرگ عرب زبان ضمن ایجاد زمینه‌های تفاهم و تعامل فرهنگی می‌تواند جلوه‌های نبوغ و خلاقیت او را به عنوان یک فارسی‌زبان در عرصه ادبیات عرب نمایان ساخته و ارزش دیگری بخشد.

مقدمه:

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ق) فیلسوف و طبیب بزرگ و نام‌آشنای ایرانی و یکی از چهره‌های ماندگار جهان اسلام است که شهرت و آوازه و مراتب فضل و کمال او به اقصی نقاط عالم رسیده و جهانیان از ثمره افکار و اندیشه‌های والای او بهره‌های بی‌شمار برده‌اند. در عرصه عالم اندیشه کم هستند کسانی که همچون بوعلی سینا پای در بسیاری از وادی‌های علمی و معرفتی نهاده و در هر مرحله صلابت و استواری خرد و تفکر خویش را در قالب طرحی نو به نمایش گذاشته باشند.

تنوع آثار و افکار بوعلی که در قالب مکتوباتش به خوبی جلوه‌گر است، نشانی گویا از نهمت و حرص شدید وی به دانستن و عزم راسخ او برای فتح قله‌های کمال است و این ویژگی‌ها در کنار ایمان محکم و آهنین او به مبداهستی عاملی می‌گردد تا پای وی در وادی‌هایی همچون فلسفه و طب و ریاضی و نجوم و موسیقی و عرفان و لغت و ادبیات و ده‌ها مقوله دیگر کشیده شود و در هر مقام اثر ارزنده‌ای را به جهان بشریت تقدیم کند.

در طول تاریخ دانشمندان و حکیمانی همچون بوعلی سینا این اقبال را نیافته‌اند که در همه زمینه‌های علمی و معرفتی که در آن وارد شده و اثری خلق نموده یا ایده‌ای را عرضه داشته‌اند، مورد توجه قرار گرفته و و آن‌گونه که شایسته آنان است معرفی گردند. نوعاً رسم بر این است که هر دانشمندی نامش با بیشتر از یکی دو موضوع علمی و معرفتی گره نخورد و این انتخاب در بسیاری موارد به کیفیت و تفصیل و درجات اهمیت و اثرگذاری آثار آنان بستگی دارد.

از این رو شهرت و آوازه جهانگیر بوعلی در دو مقوله مهم فلسفه و طب و آثار مفصل و ماندگاری که در این دو عرصه بزرگ پدید آورده به نوعی دیگر مکتوبات و زمینه‌های فکری او را تحت الشعاع قرار داده و بسیاری از قابلیت‌ها و برجستگی‌های علمی او را از دیدگان مخفی ساخته است.

یکی از وجوه شخصیت بوعلی که شایسته تحقیقات و پژوهش‌های بسیار است، روحیه والای هنری و ذوق و قریحه جوشان و خلاق او در آفرینش آثار ادبی است. رساله معروف حی بن

یقظان(زنده پور بیدار)، رساله طیر و رساله سلامان و ابسال، به همراه اشعار فصیح او در قالب زبان عربی و فارسی که در بیشتر موارد با نوعی گرایش‌های عرفانی وی آمیخته می‌شود، جملگی حکایت از استعداد بی‌نظیر ابن‌سینا در خلق آثار ادبی و شعری او دارد و قطعاً اگر او در این وادی فراغت بیشتری می‌یافت و پرداختن به دیگر جنبه‌های معرفت، مانع طبع لطیف و قریحه سرشار او نمی‌گشت، نام و آوازه وی در گستره ادبیات و شعر بیش از اینها بود.

با همه آثاری که بوعلی حداقل در وادی شعر و شاعری برجای گذاشته و خلق آثار بزرگی همچون قصیده عینیه که مورد توجه بسیاری از ادیبان و سخن‌سنجان قرار گرفته و ارجوزه‌های متعددی که در طب و منطق و ایباتی که در حکمت و زهد و توصیف و بسیاری موارد دیگر سروده است، حتی معاصران وی هم در آثار خود کمترین اشاره‌ای به جنبه شعر و شاعری بوعلی نداشته‌اند و این امر کاملاً از دید آنها پوشیده مانده است. ثعالبی نیشابوری (متوفی ۴۲۹) صاحب کتاب یتیمه الدهر، ابوسعدمنصور بن حسین آبی (متوفی ۴۲۱ هـ) در کتاب نثرالدر، مرزوقی اصفهانی (متوفی ۴۲۱ هـ) راغب اصفهانی (متوفی ۴۲۵ هـ) در کتاب محاضرات الادبا و ابن‌الندیم (متوفی ۴۳۸) در کتاب الفهرست که جملگی به نوعی به مقولات شعر و شاعری و شاعران زمان خود پرداخته‌اند از ابن‌سینا نامی نبرده و مطلبی درباره قدرت شاعری او نیاورده‌اند.

دلیل این بی‌توجهی بر ما پوشیده است اما آنچه که وضوح دارد و در این مقال می‌توان بدان اشاره کرد این است که نام ابن‌سینا به عنوان شاعر و کسی که قدرت خلق آثار منظوم دارد، چه در زمان حیات و چه بعد از وفات وی به ندرت مطرح گردیده و جنبه‌های مختلف و متنوع علمی و حکمی او مانع از آن شده تا دیگران به ویژگی‌های شعر و شاعری او که از نظر گاهی با جنبه‌های عقلانیت و خردگرایی فلاسفه و استدلالیان تناسبی ندارد پرداخته و در صدد طرح آن برآیند.

نکته قابل توجه دیگر اینکه اشعار منسوب به ابن‌سینا در زمان حیات یا بلافاصله بعد از وفات او جمع‌آوری و تدوین نگردیده و این امر در حدود دو قرن بعد از وفات او صورت پذیرفته و نویسندگانی نسبت به جمع‌آوری و نقل آثار شعری ابن‌سینا همت گمارده و به صورت متفرق به

نقل نمونه‌هایی از اشعار او پرداخته‌اند که در این میان ابن خلکان و ... را می‌توان جز اولین گردآورندگان به حساب آورد.

نکته قابل تامل دیگری که در این مقاله می‌توان به آن اشاره نمود تاثیر شگرفی است که افکار و اندیشه‌های بلند عارفانه ابن سینا در آثار بزرگان عرصه شعر فارسی بویژه سنایی، نظامی، مولوی، عطار، عراقی و دیگر شاعران بزرگ فارسی بر جای گذاشته است که جا دارد بصورت خاص مورد پژوهش قرار گرفته و ابعاد مختلف آن مورد بررسی و نظر قرار گیرد.

این تفکرات که در قالب آثاری چون رساله العشق، داستان تمثیلی حی بن یقظان، رساله الطیر، قصیده عینیه و دیگر آثار شیخ نمود پیدا می‌کند. بعدها در جلوه‌های مختلف زمینه‌ساز خلق آثار بزرگ عارفانه در عرصه شعر و ادب فارسی می‌گردد. رویکردی که محیی‌الدین ابن عربی پدر عرفان اسلامی از قدما و حاج ملا هادی سبزواری از متاخران بر قصیده عینیه داشته‌اند و شروحنی که بر این قصیده نوشته‌اند خود دلیلی بر جایگاه والای اندیشه‌های عارفانه بوعلی است که به علت صبغه خاص فلسفی اندیشه‌هایش کمتر تجلی یافته و گاه نیز به کلی مورد انکار قرار گرفته است، از طرف دیگر قصه دیدار ابن سینا با ابوسعید ابوالخیر که در کتاب اسرارالتوحید محمد بن منور، از شاگردان و نزدیکان شیخ نقل گردیده و پس از مراجعت شاگردان از او سوال کردند که شیخ ابوسعید را چگونه یافتی و پاسخ داد آنچه من می‌دانم او می‌بیند و همین سوال از شیخ ابوسعید می‌پرسند که بوعلی را چگونه دیدی و جواب می‌دهد که هر آنچه من می‌بینم او می‌داند، همچنین ملاقاتی که با شیخ ابوالحسن خرقانی داشته از دیگر نمونه‌هایی است که موید گرایش‌های عارفانه شیخ‌الرئیس بوعلی سینا و زمینه‌های مستحکم فکری او در عرصه تفکرات عرفانی است.

تسلط بوعلی بر اوزان شعری و تحقیقات گسترده‌ای که درباره علم عروض به انجام رسانده همچنین آشنایی عمیق و پژوهش‌های گسترده او در علم موسیقی و تاثیراتی که دانش‌های مختلف ادبی در او بر جای گذاشته، زمینه‌ای است تا شعر او سوای در برگیری محتوا و مضامین عالی از حیث رویه‌های زبانی، و هنر ادبی از استحکام و روایی برجسته‌ای بهره‌مند باشد و به نوعی تمام ابعاد و ویژگی‌های یک شعر خوب را در خود جمع نماید.

تنوع آثار شعری هم از بعد ساختاری، محتوایی و سخن‌سرایی استادانه بوعلی به دو زبان فارسی و عربی از جمله شاخصه‌های ویژه شعر او به شمار می‌رود که باز در جای خود تحقیق مستقلی را طلب می‌کند.

در مجموع جا دار دکه محققان و پژوهندگان باد یدی وسیع‌تر و نگرشی عمیق‌تر مقام شاعری و جنبه‌های مختلف شعری جناب بوعلی را مورد بررسی و کنکاش بیشتر قرار دهند و این مطالعات از چند نظر می‌تواند دارای اهمیت و ارزش باشد که اهم آن را به ترتیب ذیل بیان می‌داریم.

۱- نخست آثار شعری بوعلی سینا حاوی بخشی از افکار و اندیشه‌های اوست و بدون بررسی و نقد این آثار دست یابی به نگرشی جامع و مانع درباره شخصیت و دیدگاه‌های او مشکل به نظر می‌رسد.

۲- با عنایت به اختلاف ریشه‌دار میان فلاسفه و عرفا که گاه به جدال‌های دامنه‌دار میان آنان منجر گردیده، بررسی تاثیر افکار و اندیشه‌های بوعلی به عنوان یکی از فلاسفه بزرگ ایران و جهان بر نگرش‌ها و آثار عرفای بزرگ اسلامی، می‌تواند در تعمیق و نهادینه سازی تفکر عدم جدایی برهان و عرفان نقش فراوانی را بر جای گذارد.

۳- تجلی هرچه بیشتر جنبه‌های شاعری شخصیت ابن‌سینا نیز به نوعی می‌تواند انگاره‌های منفی مطرح شده درباره مقوله شعر و شاعری که در اغلب موارد از جانب عقلا و استدلالیان صورت گرفته را تعدیل نموده و به تامل بیشتر وادارد.

۴- تامل در آثار شعری بوعلی می‌تواند در بررسی بنیان‌های شعر فارسی، شاخصه‌های سبکی و سیر تحول آن تاثیرات بسزایی داشته باشد.

۵- در بررسی مقوله فارسی‌زبانان عربی‌گوی و علل و انگیزه‌های موجود در پیدایش این‌گونه پدیده‌ها، قطعا ابن‌سینا و آثار شعری او می‌تواند به عنوان یک شاخص مناسب مورد بهره‌گیری قرار گیرد.

۶- مطالعه تطبیقی سروده‌های عربی ابن سینا و آثار شاعران بزرگ عرب زبان ضمن ایجاد زمینه‌های تفاهم و تعامل فرهنگی می‌تواند جلوه‌های نبوغ و خلاقیت او را به عنوان یک فارسی‌زبان در عرصه ادبیات عرب نمایان ساخته و ارزش دیگری بخشد.

امید است محققان با تکیه بر آنچه گفته شد و دیگر مواردی که از دید گردآورندگان این مقاله پنهان مانده است زمینه‌ای را فراهم آورند تا آنگونه که شایسته مقام و شان حکیمی الهی همانند ابن سینا است جنبه‌های مختلف ذوقی و هنری شخصیت او بویژه آنچه در عرصه شعر و شاعری تبلور یافته را باد یدی وسیع و پژوهشگرانه مورد تامل و بررسی قرار دهند و بخشی از حق بزرگی که پورسینا بر گردن جامعه بشری دارد را ادا نمایند.

انشاء الله

(نگاهی به نمونه‌هایی از آثار شعری ابن سینا به زبان عربی)

در این بخش به نمونه‌هایی از اشعار عربی ابن سینا که در بیشتر کتابهای منتشر شده درباره او و برخی فرهنگ‌ها، دایره‌المعارفها و تذکره‌ها نقل گردید را ارائه نموده و در کنار آن به برخی شروح یا استقبال‌های موجود از سروده‌های بوعلی اشاره‌هایی خواهیم داشت.

خاطر نشان می‌سازد که تاکنون دیوان مستقل که حاوی مجموعه سروده‌های بوعلی باشد تدوین

نگردیده و آثار شعری او به صورت متفرق جدا از هم به خوانندگان عرضه شده است.^(۱)

تهیه‌کنندگان این مقاله با پژوهشی وسیع که درباره آثار شعری بوعلی انجام داده‌اند، امیدوارند تا با عنایت خداوند ضمن جمع‌آوری کلیه آثار منظوم این حکیم بزرگ و مجموعه مکتوبات و سروده‌هایی که به عنوان شرح یا استقبال از اشعار بوعلی بیان گردیده، «دیوان شیخ‌الرئیس بوعلی سینا» را به همراه شرح و توضیحات لازم و در خور این اثر گرانمایه به چاپ رسانند.

۱- در کتاب معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله ج ۱۳ صفحه ۳۸۲ از دیوان ابن سینا با مقدمه حسین علی محفوظ یاد شده است.

قصیده عینیه:

قصیده عینیه یا نفسیه یا ورقائیه از جمله آثار منظوم ابن سیناست که بیشتر از سروده‌های دیگر او مورد توجه قرار گرفته و استقبال‌ها و شرح‌های متعددی بر آن نوشته شده و چنانچه مجموعه آنها گردآوری شود، خود کتابی است.

این قصیده تمثیل هبوط و نزول مرغ روح است از عالم عقول مجرد و اسیر شدنش در زندان تن و سرانجام آرزوی او به بازگشت به موطن اصلی. در رساله الطیر شیخ بی‌شک داستان مرغان و مجاهدت آنان در طلب سیمرغ (عنقا) که نخستین بار به دست محمد غزالی به زبان عربی نوشته شد و سپس احمد غزالی آنرا به پارسی نوشت، تاثیر تمام داشته است. این داستان، الهام‌بخش فریدالدین عطار در آفرینش منظومه معروف منطق الطیر شد که بزرگ‌ترین تمثیل عرفانی در جهان اسلام است و امروزه یکی از بزرگ‌ترین آثار عرفانی جهان به شمار می‌رود. تشبیه روح انسانی به مرغی که از بالا هبوط می‌کند و در دام تن و قفس جسمانی گرفتار می‌شود، از موضوعات بسیار کهن در ادبیات دین و عرفان جهان است؛ قصیده عینیه با ابیاتی پایان می‌پذیرد که گویی شیخ در مساله هبوط نفس و علت و غایت آن دچار نوعی حیرت است.

نویسندگان بزرگی چون ابن خلکان در وفيات الاعیان، سید محمد امین در اعیان الشیعه، ادوارد براون در تاریخ ادبیات، حاجی خلیفه در کشف الظنون، یوسف الیان سرکیس در معجم المطبوعات العربیه، علی اکبر دهخدا در لغت‌نامه، محمد الخلیلی در معجم ادباء الاطباء، محمد کاظم طریحی در کتاب ابن سینا و قنواتی در مصفات ابن سینا در آثار خود این قصیده را آورده و اشاراتی به آن داشته اند.

قصیده عینیه

ورقاء ذات تعزز و تمنع
و هی التی سفرت و لم تتبرقع
کرهت فراقک و هی ذات تفجع
الفت مجاوره الخراب البلقع
و منازلها بفراقها لم تقنع

هبطت الیک من المحل الارفع
محجوبه عن کل مقله عارف
وصلت علی کره الیک و ربما
انفت و ماسکنت فلما واصلت
فاظنها نسیت عهدا بالحمی

حتى اذا اتصلت بهاء هبوطها
 عقلت بها ثاءالثقيل فاصبحت
 تيكى اذا ذكرت عهدا بالحمى
 و تظل ساجمه على ادمن التى
 اذعاقها الشرك الكثيف و صدها
 حتى اذا قرب المسير الى الحمى
 و غدت مفارقه لكل مخلف
 هجعت و قد كشف الغطاء فابصرت
 و غدت تغرد فوق دوح شاهق
 ان كان ارسلها الاله بحكمه
 فهبوطها ان كان ضربه لازب
 و تعود عالمه بكل خفيه
 و هى التى قطع الزمان طريقها
 و كانها برق تالق بالحمى
 انعم برد جواب ما انا فاحص

عن ميم مركزها بذات الاجزع
 بين المعالم و الصلول اخضع
 بمدامع تهى و لم تتقطع
 درست بتكرار الرياح الاربع
 قفص عن الاوج الفسيح المربع
 ودنا الرحيل الى الفضاء الاوسع
 عنها حليف الترب غير مشيع
 ما ليس يدرك بالعيون الهجع
 و العلم يرفع كل من لم يرفع
 طويت عن اندب البيب الاروع
 لتكون سامعه لمالم تسمع
 فى العالمين و خرفها لم يرفع
 حتى اذا غربت بغير المطلاع
 ثم انطوى و كانه لم يلمع
 عنه فانار العلم ذات تشعشع(١)

نمونه‌های استقبال از قصیده عینیه:

الف- قصیده علامه بلاغی نجفی صاحب کتاب «الهدی» در استقبال از قصیده عینیه

ثم السعاده ان تقول لها ارجعی	نعمت بان جاءت بخلق المبدع
تبعث سبیل الرشده نحو الانفع	خلقت لا نفع غایه یا لیها
هذا هداک و ما تشایی فاصنعی	نعمت بنعماء الوجود و نودیت
فی الخسر ذات تفجع و توجع	ودعی الهوی المردی لثلا تهبطی
و حذار من درک الحضیض الاوضع	ان شئت فارتفعی لارفع ذروه
موفوره و کذا الشقا ان تطمعی	ان السعاده و الغنی ان تقنعی
و تلذذی و تکملی و تورعی	فتنعمی و تزودی و تهذبی
و لنزع اطهار الجهالات اسرعی	و بهجه العرفان و العلم ابهجی
زهر سواطع فی الطریق المهیع (۱)	و خذی هداک فتلك اعلام الهدی
عقبی سواک الی الجناب الممرع (۲)	و تروحی بشذا الطریق و املی
المسری الیها بلغه المتمتع	نجد (۳) و کل طریقهها روض و فی
الماوی لدى الشرف الاعز الاینع	و هناک ادراک المنی و کرامه
لطفاً وزفت فی الوجود ببرقع	هی غاده برزت جمالا و اختفت
فی کھها وصفا و کل یدعی	برزت محجبه فتاه ذوو الهوی
ضمنت مخایلها (۴) حوانی الاضلع	قربت و باعدت الظنون وان تکن
ان تاه بالاراء قیل لها قع	ام این من عرفانها متکلف
مهلا فانک فی ظلام اسفع (۵)	امول الاشراف فی عرفانها
وجود الهدی ساع برای مضیع	تسعی برایک نحوها یا هل تری
قدزقها محجوبه لک اودع	سال عن حقیقتها و معناها الذی
وجوابها فی یسئلونک ان یع	کم قائل فیها یقول وسائل

ب- قصیده احمد شوقی^۱ در استقبال از قصیده عینیه:

هذی المحاسن ماخلقن لبرقع	ضمی قناعک یاسعاد، او ارفعی
ستر الجلال، و بعد شاو المطلاع	الضاحیات، الضاحکات، و دونها
زیدیہ حسن المحسن المتبرع	یا دمیه لایستزاد جمالها

۱ احمد شوقی شاعر بزرگ معاصر عرب و اهل کشور مصر است که به جهت شیوایی و استواری کلام لقب «امیرالشعرا» به او داده‌اند.

ماذا على سلطانه من وقفه
 بل ما يضرک لو سمحت بجلوه؟
 ليس الحجاب لمن يعز مناله
 انت التى اتخذ الجمال لعزه
 و هو الصناع، يصوغ كل دقيقه
 لمستک راحتہ و مسک روحه
 الله فى الاحبار: من متهاک
 من كل غاو فى طويه راشد
 يتوهجون ويطفون، کانهم
 علموا، فضاک بهم و شق طريقهم
 ذهب(ابن سينا) لم تفزیک ساعه
 هذا مقام؛ كل عز دونه
 (فمحمد)لک و(المسيح) ترجلا
 ما بال (احمد) عى عنک بيانه؟
 و الجاهلون على الطريق المهيع
 و تولت الحكماء لم تتمتع
 شمس النهار بمثله لم تطمع
 و ترجلت شمس النهار (ليوشع)
 علموا، فضاک بهم و شق طريقهم
 ذهب(ابن سينا) لم تفزیک ساعه
 هذا مقام؛ كل عز دونه
 (فمحمد)لک و(المسيح) ترجلا
 ما بال (احمد) عى عنک بيانه؟
 و لسان(موسى) اتحل، الا عقده
 لما حلت (بادم) حل الحبا
 و ارى النبوه فى ذراک تکرمت
 و سقت(قريش) على لسان (محمد)
 و مشت(بموسى) فى الظلام مشردا
 حتى اذا طويت ورثت خلالها
 قلمت منازلک الحظوظ: فمنزلا
 و خليه ابنحل منک عميره
 و حظيره قد اودعت غرر الدمى
 نظر(الرئيس الى کمالک نظره
 ماذا على سلطانه من وقفه
 بل ما يضرک لو سمحت بجلوه؟
 ليس الحجاب لمن يعز مناله
 انت التى اتخذ الجمال لعزه
 و هو الصناع، يصوغ كل دقيقه
 لمستک راحتہ و مسک روحه
 الله فى الاحبار: من متهاک
 من كل غاو فى طويه راشد
 يتوهجون ويطفون، کانهم
 علموا، فضاک بهم و شق طريقهم
 ذهب(ابن سينا) لم تفزیک ساعه
 هذا مقام؛ كل عز دونه
 (فمحمد)لک و(المسيح) ترجلا
 ما بال (احمد) عى عنک بيانه؟
 و الجاهلون على الطريق المهيع
 و تولت الحكماء لم تتمتع
 شمس النهار بمثله لم تطمع
 و ترجلت شمس النهار (ليوشع)
 بل ما (لعيسى) لم بقل او يدع؟
 من جانبيک، علاجها لم ينجع؟
 و مشى على الملاء السجود الركع
 فى (يوسف)، و تکلمت فى المرضع
 بالبابلى من البيان الممتع
 وحدته فى قلل الجبال اللمع
 رفع الرحيق و سره لم يرفع
 اترعن منک و منزلا لم تترع
 و خليه معموره (بالتبع)
 و حظيره محرومه لم تودع

فرآه منزله تعرض دونها
لولا كمالك فى (الرئيس) و مثله
الله ثبت ارضه بدءا ثم
لو ان كل اخى يراع بالغ
ذهب الكمال سدى ، وضاع محله

فى عامر، و اشعه فى بلقع
شئى الشعه، فالتقت فى المرجع
دكا، و مثلك فى المنازل ما نعى
و بكت فراقك بالدموع الهمع
تصل الحبال، و ليتها لم تقطع
بيد الشباب على المشيب مرقع
ثوب الممثل، او لباس المرفع؟
و الخز اكفان اذا لم ينزع
لكن من يرد القيامه يفزع
ان اسفينه اقلعت فى الادمع
موم، و لا عهد الهوى بمضيع
ولو استطعت اقامه لم تزمعى
و ذهبت بالماضى و بالمتوقع^٢

لم تخل من بصر اللبيب الاروع
قصر الحياه، و حال و شك الصرع
لم تحسن الدنيا، و لم تترعرع
هم حائط الدنيا، و ركن المجمع
شاو (الرئيس) و كل صاحب مبضع
فى العالم المتفاوت المتنوع

=====

يانفس، مثل الشمس انت: اشعه
فذا سوى الله انهار تراجعت
لما نعت الى المنازل غودرت
ضحكت عليك معالما، و معاهدا
أذنتها بنوى، فقالت: ليت لم
ورداء جثمان لبست مرقم
كم بنت فيه، و كم خفيت، كانه
اسئمت من ديباجه، فنزعته؟
فزعت و ما خفيت عليها غايته
ضرعت بادمعها اليك، و مادرت
انت اوفيه، الا لدمام لديك مذ
ازمعت، فانهلت دموعك رقه
بان الاحبه يوم بينك كلهم

=====

ج- قصیده ایلیا ابوماضی^۱ در استقبال از قصیده عینیه:

هی مطمع الدنيا كما هي مطمعی	انا لست بالحسنة اول مولع
و لكن اذا حدثت عنها و اخشع	فاقصص علي اذا عرفت حديثها
فی حالته؟ ارايتها فی موضع؟	المحتها فی صوره؟ اشهدتها
و انها لجميله فوق الحمال الابدع	انی لذو نفس تهيم
لم يسفر و لم يتقنع	و يزيد فی شوق اليها انها كالصوت
و مددت حتى للكواكب اصبعی	فتشت جيب الفجر عنها والدجی
فی عاشق متحیر متضعضع	فاذا هما متحیران كلاهما
مترجرات فی الفضاء الاوسع	و اذا النجوم لعلمها او جهلها
و علی رجاء فی غير مشعشع	رقصت اشعتها علی سطح الدجی
امواجه من صوتی المتقطع	و البحر کم ساءلته فتضاحكت
كحمامه محموله فی زرع	فرجعت مرتشع الخواطر و المنی
فی الشط تضحك كلها من مرجعی	و كان اشباح الدهور تالیت
	=====
عنها و عجت بدارسات الاربع	و لكم دخلت الى القصور مفتشا
اورن صوت قلت: يا اذن اسمعی	ان لاح طف قلت يا عين انظری
و اذا الذی فی القفر مثلی لایعی	فاذا الذی فی القصر مثلی حائر
	=====
الا عن المتزهذ المتورع	قالو: تورع انها محجوبه
و نسخت آیات الهوی من اضلعی	فوادت افراحي و طلقت المنی
و عففت عن زادی و لما اشبع	و حطمت اقداحی و لما ارتوی
فوجدت انی قد دنوت لمصرعی	و حسبتنی ارنو اليها مسرعا
لما اطمتهم و لم اتمنع	ما كان اجهل نسحی و اضلنی
قلبی، و لا ظفر لمن لم یطمع	انی صرفت عن الطماعه و الهوی
من زهره المتنوع المتضوع	فكاننی البستان جرد نفسه
و یقابل النسمات غیر مقنع	لیحس نور الشمس فی ذراته
كالمیل خیم فی المكان البلقع	فمشی علیه من الخریف سرادق
من ریشه المتلاصق المتلمع	و كاننی العصفور عری جسمه

۱- ایلیا ابوماضی شاعر معاصر پراوازه لبنانی است که نام دیوانش «الجداول» و علاوه بر این قصیده، قصیده «لست ادری» او بسیار معروف است.

وسطا عليه النمل غير مروع
 فصحوت اسخر بالنيام الهج
 كم مولم فيها بجانب مفرع
 عنه و تحجب ذاته فى برقع
 بالغابر الماضى و بالمتوقع
 لا تجتنى و نبجمه لم تطلع
 تمحى مشاهده كان لم تطبع
 الا ظلالى و الفراش و مخدعى
 قطع الحياه بغله لم تنقع
 شادى و لالروض الاغن الممرع
 الباكى و لا فى رعه المتفجع
 فيها فلم تك فى البروق اللمع
 و اضلنى عنها ذكاء الالمعى
 و اضلنى عنها ذكاء الالمعى
 فوقى فغيبنى و غيب موضعى
 وهى التى من قبل لم تتقطع
 فلمحتها و لمستها فى ادمعى
 انى التى ضيعتها كانت معى^٢

ليخف محمله، فخر الى الثرى
 و هجعت احسب انها بنت الورى
 ليست حبوراً كلها دنيا الكرى
 تخفى امانى الفتى كهومومه
 و لربما التبتست حوادث يومه
 لما حلمت بها حلمت بزهره
 يا حبذا ظشطط الخيال و انما
 ثم انتبهت فلم اجد فى مخدعى
 من كان يشرب من جداول و همه
 ذهب الربيع فلم يكن فى الجداول
 و انى اشتهاء فلم تكن فى غيمه
 و لمحت و امضه البروق فحلتها
 صفرتيدي منها و بى طيش الفتى
 صفرت يدي منها و بى طيش الفت
 حتى اذا نشر القنوط ضبابه
 و تقطعت امراس آمالى بها
 عصر الا سى روحى فسالت ادمعا
 و علمت حين العلم لايجدى الفتى

د- مثنوی ملامحمد مهدی نراقی در استقبال از قصیده عینیه:

چرا ماندی از مجمع قدسیان	چرا آخر ای مرغ قدسی مکان
چرا نیستی طالب وصل خویش	چرا مانده‌ای دور از اصل خویش
به زاغان شدی همسر و همصدا	چرا آخر ای بلبل خوش نوا
گرفتار دام طبیعت شدی	غریب از دیار حقیقت شدی
فراموش کردی تو عهد الست	به قید طبیعت شدی پای‌بست
که در اوج وحدت بدت آشیان؟	نبودی تو ای شاهباز جهان
که در صقع لاهوت بودت لامکان	نبودی تو آن طایر لامکان
مقید چرایی به زندان فرش	تو را بود پرواز در اوج عرش
که دیگر نبینی رخ دوستان	همی ترسم ای بلبل بوستان

=====

القصیده المزدوجه

قصیده مزدوجه یکی دیگر از آثار شعری معروف ابن سینا است که در موضوع علم منطبق است که به درخواست ابی الحسن سهل بن محمد السهلی سروده شده و به نام او نیز درآمده است. ابن سینا در یکی از ابیات این قصیده از برادرش علی می خواهد که در حفظ آن بکوشد و به او چنین خطاب می کند:

فيا علي اجعله ظهرالقلب حتی اذا بلغت من اللب

☺☺☺

الحمد لله الذي لعبده	نبيل السناء لاله في حمده
و الحمد لله كما يستوجب	بعزه العالي الذي لا يغلب
و الحمد لله الذي برهانه	ان ليس شان ليس فيه شانہ
و الحمد لله بقدر الله	لا قدر وسع العبد ذی التناهی
و الحمد لله الذي من ينكره	فانما ينكر من يصوره
ثم على نبينا الامين	شارع خير مله و دين
اشرف من يبعث في القيامة	افضل من ارسل للامامه
محمد صلاه رب العالم	و اله الغر الكرام لانجم
و الحمد للاله رب العقل	و النفس حتى خرجت بالفعل
تهيات لان تكون عالما	مصورا من كل شيء محكما
اشرف من ذی العالم المحسوس	مبرا من طينه وسوس
فيه الكمال بل هو الكمال	جوهره البهاء و الجمال
مرتب فيه وجود الكل	و العلم بالله مفيض العدل
فكل ما تحيه و تعقله	فيه له من الوجود افضله
ليس على وجوده الخسيس	اعنى وجود الشى في المحسوس
هذا اذا ایده التوفيق	و لم يخالف اخذها الطريق
و اجتهدت للحق حتى تعقلا	و رغبت في الخير حتى تعملا
فان طنت و نسيت مولاها	عاقبها و نفسها انساها
و فطره الانسان غير كافيہ	في ان ينال الحق كالعلانيه
مالم يوید بحصول آله	واقیه الفكر عن الضلاله

فيها بيان الحق كيف يطلب
 و ما الذى يعلط الانسانا
 و كم وجوه درك الصواب
 و ما الذى يعرف بالبرهان
 و ما الذى يوقع ظنا عاملا
 و ما الذى يقنع فى ما يوجب
 و ما الذى يوتر اتخيلا
 و كيف حد كل ما يحد
 و هذه الاله (علم المنطق)
 ميراث (ذى القرنين) لما سالا
 لمن يريد النظر الميزانا
 فعمل الحكيم ما قد ساله
 ليس الى تحصيله سبيل
 قد سال (الشيخ الرئيس سهل)
 ان اودع المنطق نظم الشعر
 لاسيما ولى اخ فى حجرى
 اوصى بان اقضى فيه حقه
 فيا(على) اجعله ظهر القلب
 عقلت ما استظهرت منه عقلا
 و انما الخير الكثير - الحكمة
 و اين يكن اخوك حين تعقل
 و صار فى اخرى حياتى نفسه
 ينظر فى البرزخ للقيامه
 فادع له و التمس الاخوانا

و انه لاي شى يصعب
 متى اراد الحق و البيان
 و كم لكل مطلب من باب
 فيوقع التصديق بالايقان
 مغالطيا كان او مجادلا
 و يصم النفس عساه يكذب
 لا العقد و التصديق مما قيلا
 و ما الذى فى حده يعد
 منه الى جل العلوم يرتقى
 وزيره العالم حتى يعملا
 يامن فيه زينه امانا
 لكن ما بينه و فصله
 ما لم تقدم قبله اصول
 ذاك الذى يوقع تحت الحد
 حتى يكون ثابتا فى الذكر
 وصيه الوالد عند الهجر
 و ان اريه فى الصواب طريقه
 حتى اذا بلغت سن اللب
 و سرت للخير الكثير اهلا
 نعمتها افضل كل نعمه
 اردكه من المنون الاجل
 و الجسم منه مودع فى رسمه
 ماذا يكون بعدها مقامه
 ان يذكروه فى الدعا احيانا

ابتداء المنطق

فى الالفاظ المفرد

اللفظ اما مفرد فى المبنى
 و هو الذى قيل بلا تاليف
 ليس لجزه منه جزو المعنى
 كقولنا زيد او الظريف

او الذى تعرفه بالقول	او للجزوء منه دل جزء الكل
و هو الذى فى ضمنه تاليف	كقولنا زيد هو الظريف
و كل لفظ مفرد فاما	يعمى معنا الكثير عما
كقولنا الجسم فان الجسمما	يشمل معنا كثيرا جما
و هو الذى يعرف بالكلى	اما الذى يعرف بالجزئى
فهو الذى يوقع بالمعنى الاحد	على فريد واحد من العدد
كقولنا محمد او حفص	و هو الذى له يقال الشخص
و كل كلى فاما ان رفع	وجود ما قيل عليه يمتنع
كالجسم للانسان و انبات	فهو الذى له يقال الذاتى
او الذى لو لم يكن معلوما	للشئ لم يجعل له معدوما
كالضحك للانسان و البياض	تلك التى تعرف بالاعراض
لكن لما ذكرته اقساما	حتى يتم خمسه تماما

فى الالفاظ الخمسه

ان من الذاتى مامعناه	يكون حقا فى جواب ماهو
اى ما الذى تكامل الموصوف به	حتى يكون هو هو بسببه
اما الذى وقوعه اعم	كما يقال جوهر او جسم
قانه اعم من ذى النفس	و هو الذى تعرفه بالجنس
او ما يكون دونه فى الجمع	و هو الذى تعرفه بالنوع
كالجسم ذى النفس فما يعم	دون الذى كان يعم الجسم
و النوع نوع جنسه بالطبع	و الپننس ايضا هو جنس النوع
و منه ما هو فى چواب الاى	كقولنا الانسان اى حى
يعرف بالفصل كقولى ناطق	لنوعنا و للحمار ناهق
و المرضى منهما قسما	كالضحك و البياض للانسان
فالضحك للانسان ليست خاصه	لنيره منه و يدعى خاصه
ثم البياض لسواه يعرض	فالثلج و الققنس ايضا ابيض
فكل ما اشبهه يسمى	بالعرض العام فحقا عما
و كل لفظ مفرد يدل	على كثير فهو اما فصل
او خاصه او عرض او جنس	او هو نوع فهى هذى الخمس

فى المقولات العشر

قوامه بنفسه مقرر	و كل نعت فهو اما جوهر
مثل وجود اللون و الترييع	و ليس بالموجود فى الموضوع
او هو كم مثل قولى عشره	بل مثل انسان و مثل الشجره
فصل التساوى و سوى التساوى	او مثل قولى الطول و هو الحاوى
او ابيض او متين او مر	و يعد الكيف كقولى حر
كيفيه يعرفه القوم بها	و كل من شابه او تشابهها
الى سواه ثابت كالراس	ثم المضاف و هو بالقياس
كذلك الاخوان للاخوان	فانه راس لشيء ثان
و الخ ان لم يعتقد اخاله	لا يعقل العبد و لا مولى له
كنسبه الشيء الى المكان	و الاين ايضا احد المعانى
و بعده متى من المعانى	كقولنا فى البيت او فى الخان
كقولنا فى الغذ او فى الان	كنسبه الشيء الى الزمان
او راع او ساجد او نائم	و قعده الوضع كقولى قائم
بالانحراف او على السواء	و الوضع حال نسبه الاجزاء
و بعده الملك كقولى ذاغنا	الى جهات او الى اماكنا
و الانفعال مثل قولى انقطعا	و بعده الفعل كقولى قطعا
و الحمد لله على ما يسره	فهذه هى النعوت العشره

فى القضايا

و الكذب- كالانسان هو ذو نطق	و القول اما قابل للصدق
طير فهذا كذب بهتان	فانه صدق او الانسان
كقولنا ياليت لى فضائلا	و منه ما ليس لذاك قابلا
و ليس للبرهان فى هذا سبب	فانه لاصادق و لا كذب
ذاك اسسه قضيه او خبر	و انما الاول فيه انظر
و هو الذى ما فيه شرط يشرط	او جازم و ذاك اما الا بسط
فانه بغير شرط صادق	كقولنا الانسان حى ناطق
ابسط ماتوهمه القضيه	و هو الذى يعرف بالحمله
يصير قولنا واحدا لما ارتبط	او الذى لا جل شرط يشترط

كقولنا ان كانت الكواكب	طالعه فقرص شمس غارب
او قولنا اما النفوس باقيه	او عند ما تبلى الجسوم باليه
فبالرباط صار قولاً واحداً	قولان قد توحدوا فصاعداً
و اول القسمين يدعى المتصل	و ذالك الثانى يسمى المنفصل
فقسمه الاول فى المثال	مقدم و ما يليه تال
و كل حمل له جز آن	اوله موضوعه و الثانى
محموله ككل جسم جوهر	فالجسم موضوع و اما الاخر
فانه المحمول اما واجبا	مثل الذى قلت و اما سالبا
كقولنا الامى ليس كاتباً	او قولنا النبى ليس كاذباً
ليس سوى هذين قول حمل	و كل موضوع فاما كلى
كالجسم و الجوهر و الانسان	او هو جزئى من الاعيان
كقولنا زيد و كل حملى	موضوعه شخص و ليس كلى
فانه يعرف بالشخصيه	كقولنا زيد من البريه
فان يك الموضوع لفظاً كلى	و لم يكن بين قدر الحمل
فى كله او بعضه قد حملاً	فانهم سموه قولاً مهملاً
كقولنا الانسان يمشى او يكن	ابين ما فى المهملات لم يبين
سمى بالمحصور مثل قولى	كل امرء قانه ذو عقل
فمنه ما ايجابه بالكل	كقولنا كل امرء ذو عقل
و منه ما ايجابه بالبعض	كقول بعض الناس عدل مرضى
و منه ما تسلبه عن بعض	كليس بعض الناس بالمبيض
و منه ما يسلب بالكليه	كقولنا ليس امرؤ بحيه
و كل محصور من الكلام	بحصر فى اربعة اقسام
و ذلك اللفظ الذى المحصور	به ينال الحصر فهو السور
فكل ما عدده ثمان	اثنان شخصيان ثم اثنان
من جمله المهمل ثم الباقيه	محصوره فهذه ثمانيه
و الحكم اما واجب موبد	كما تقول كل زوج عدد
او ممكن ليس يدوم ابداً	كما تقول ان زيدا قمداً
او مستحيل دائم البطلان	كقولك الانسان غير فان

فى النقيض

ان يتفق قولان فى الاجزاء
و اتفقا فى الجزء و الزمان
و فى الاضافات و هذا واجب
و ذاك جزئى و هذا كلى

فى اللفظ و المعنى على السواء
و الفعل و القوه و الامكان
و ذلك الاخر قول سالب
فهو النقيض فى جميع القول

فى العكس

ان نكس الموضوع و امحمول
كل امرء انس و كل انس
فكل ما يصدق مهما نكسا
فان سلب الكل مثل نفسه
و الموجب الجزئى و الكلى
و سالب البعض بغير عكس
و لا تقول ليس كل انس

فى القول و هو مثل ما تقول
امرء و ليس قلته بالعكس
ذاك الذى يدعونه منعكسا
يصير سلب الكل عند عكسه
فالعكس منه موجب جزئى
ان ليس كل جوهر بانس
بجوهر على طريق العكس

فى القياس

ان القياس هو قول وضعاً
منها مقال غيرها يستلزم
قمنه ما يلزم باقتران
و لا اقتران قط ما لم يذكر
و كل ما سمبته قضيه
ففى القياس سمه مقدمه
نتيجه و سم حدا او سطا
و ما بقى فالطرفين سموا
فى قولنا الجسم له تمكن
فان ذا التمكن المكرر
و الباقيان منهما حصول
من بعد ما قلنا فكل جسيم
موضوع ما ينتج حدا اصغرا
كقولنا مكون فالكبرى

فى ضمنه اشياء كى يجتمعا
و كان مجهولاً فصار يعلم
و منه بالشرط و ذاك ثان
فى خبرين واحد مكرر
شرطيه تكون او حمليه
و جزء ها حدا و ما قد لزمه
ما قيل فى القولين حتى ارتباطا
كقولنا مكون او جسم
و كل ذى تمكن مكون
و قد بقى لكل قول آخر
نتيجه القياس اذ تقول
مكون اى موجود فميم
كالجسم و الثانى حدا اكبرا
ما فيه حد اكبر و الصغرى

ما فيه حد اصغر و الاوسط
 منها بان يوضع ثم يحملا
 كقولنا كل امرء معجسم
 و بعده ان يحمل الحدان
 كقولنا الجسم يرى و ابقل
 و بعده ان يوضع الحدان
 كالقول كل طائر ذو صلص
 ما لكم تكن كبرى البناء الاول
 و لم تكن صغراه قولا موجبا
 ما لم تكن كبرى البناء الثانى
 فى السلب و الايجاب لن يتفقا
 ما لم تكن صغرى البناء الاخر
 فى نظمه و كان قولى كلى
 لو ك ان فى القولين قول سالبا
 لو كان فى القولين قول جزئى
 ما لم يكن فى الاولين كلى
 لكنه فى ثالث الشكال

احواله ثلاثه اذ يربط
 و شكله هذا يمسى اولا
 و كل جسم جوهر مكتم
 عليه هذا الشكل يدعى الثانى
 ليس يرى فالحالتان الحمل
 له و هذا ثالث المبانى
 و ليس كل طائر ذو صمم
 كليه تحمل او لم تحمل
 امكن ما ينتجه ان يكذبا
 كليه ولم يل الجز آن
 امكن ما ينتج ان لا يصدقا
 اوجب للموضوع حمل الاصغر
 فيه و ليس منتجا فى الشكل
 فليس ما ينتج منه واجبا
 فليس ما ينتج قولا كلى
 فكل ما ينتج قول جزئى
 لا ينتج الكلى فى الاقوال

فى القياس المستثنى المعروف بالشرطى

اما القياس من كلام متصل
 بعيده ينتج عين التالى
 كيفيه سريعه الزوال
 لكن كل ما يكون حالا
 فالخلق ليس احد الاحوال
 كقولنا ان كان جسم سرمد
 لكنه لها قبول حامل
 و عين تال و نقيض الاول
 لكن فى المنفصلات استثن
 ينتج ان كان له جزآن

فاستن من مقدم كمال حمل
 كقولنا ان كان كل حال
 فالخلق ليس احد الاحوال
 كيفيه ما تسرع الزوال
 و استثن ايضا بنقيض ابتالى
 لم يقبل الاعراض قط ابدا
 فقولنا الجسم قديم باطل
 فليس ما ينتج فى المتصل
 ان شئت بالنقيض او بالعين
 خلاف ما استثنيته فى الثانى

العين بالقيض لا بالعين
 و ان تكن كثيره، الجزاء
 فان سائر التوالى
 فان يك النقيض فالتوالى
 حتى اذا جميعهن استثنيا
 و ان يكن فى واحد الاجزاء
 عين بل انقيض مثل اما
 أو تتجزأ صوره المعقول
 ينتج ان النفس ليست جسما
 و عكسه و ذاك فى الجزئين
 و كان ما قد قيل فى استثناء
 نقيضها نتيجه المقال
 باقيه بحاله انفصال
 انتج عين واحد قد بقيا
 سلب فلا ينتج باستثناء
 ان لا تكون انفس قط جسما
 لكن تجزيها من المحيل
 فقد قضينا فى القياس حكما

فى الاستقراء

و إن يكن حكم على كلى
 فذلك المعروف بالتمثيل
 لاجل ما فى شبهه قد علما
 و عند بعض الناس بالدليل

فى مواد المقدمات

لا يعرف المجهول بالمجهول
 و ان حكمنا ان كل ما علم
 بغير حد و بلا نهايه
 بل عندنا مقدمات اول
 فبعضها مقدمات الحس
 و بعضها توجيهها الاوهام
 و كل ما تدركه الحواس
 و ان تكن فى مبدا الجسم
 اعم من لواحق الاجسام
 و انقص و العله و التناهى
 لكنه يعرض للانسان
 فان فعل الوهم فى انفوس
 و ان يكن اوچب ما قد قيبلا
 و لم يكن يحكم مثل انفس
 يشك فى ذاك و ان لم يعتر
 و انما يعرف بالمعقول
 قد كان مجهولا فهذا ينتظم
 و ليس عند احد درايه
 منها يحاز علم ما قد يجهل
 كظلمه الليل و ضوء الشمس
 فان يكن موضوعها الاجسام
 فليس فيما اوचितه باس
 و فى امورهن فى العموم
 كالفرد و الكثره و التمام
 فان حكم الوهم فيها واهى
 كانه من جمله الايقان
 فعل سوى المحسوس كالمحسوس
 حكما كما مهما احس نيلا
 الا على ما يقتضيه الحسى
 و كان فيه الوهم ليس يمتري

كقولنا لابد من خلاء
 و قولنا ما ليس فى مكان
 و بعضها مقدمات ذائعه
 صارت لنا موقنه بمره
 فبعض هذا صادق لكنه
 كقولنا الظلم قبيح و الكذب
 و البعض يعطيه الصواب الشرط
 و لو توهمنا بانا الانا
 رأى و لا رسم و لا آداب
 و بعضها ذائقه فى البادى
 كالقول عاون ظالما اخاكا
 و بغضها يغرف بالمقبول
 كما قبلنا نحن عن امامنا
 قبل الزوال و الدماء ينقض
 و بعضها مقدمات العقل
 حصولها لعقلنا بالفطره
 و بعضها مقدمات موهت
 و هى التى تعرف بالمغلطه
 و بعضها مقدمات انما
 كقولنا هذا السخى بحر

فى خارج العالم او ملاء
 فليس بالموجود فى الاعيان
 محموده فى العاقلين شائقه
 كانها حاصله بالفطره
 ليس بديهيا كما قد ظنه
 عار و ان العدل خير مستحب
 و بعضه لا صدق فيه قط
 جننا الى الدنيا و ما اتانا
 امكننا فى كلها ارتياب
 ان فتشت عادت الى العناد
 فربما اقنع ان فاجاكا
 كراى من ترضى و تهوى قيله
 جواز ان ننوى فى صيامنا
 من اى عضو خرجت منه الوضو
 كالقول ان اجزاء دون الكل
 لا يمكن التشكيك فيه الفكره
 ببعض ما ليست به قد شبهت
 يجمع منهن قياس السفسطه
 تقال للتخييل لا ان تعلمنا
 او قولنا هذا الوسيم بدر

فى برهان

مقدمات حجه البرهان
 او كان محسوسا بلا اشكال
 فبعضه برهان ان انما
 يفيد للوجود منه سببا
 كقولنا قد ستر الشمس الارض
 لانه منكسف فهذا
 ليس الكسوف عه للستر

ما كان بالفطره للانسان
 كما ضربناه من المثال
 يفيد ان الشىء موجود و ما
 بل ربما كان له مسيبا
 عن قمر قد جاز فى السير العرض
 افاد انا لم يفد لماذا
 بل هو معلول له فى البدر

فانهم يدعونه دليلا
 عله ما ينتجه و يربطه
 لانه يحصل عند الجوزهر
 علتة الحداث الكسوف فى القمر
 و عله للشىء فى الاعيان
 ليس على ما قد ذكرنا قبله
 لا عله للشىء فى الاعيان
 بل قدر ما يبقى الوجود قائما
 فاعلم بان القصد هذا الثانى
 ضروره لا يستحيل ابا
 الا الذى يشمل عند الحمل
 فليس يخلو واحد عن حمله
 مناسب المطلوب فى الحالات
 ليس على الاعم منه قبل
 لا الجسم ان الجسم حمل ثانى
 فى حد موضوعاته و داخل
 للجسم و الناهق للحمار
 لانه يوجد فيه وحده
 و السطح اذ يحد بالموضوع
 و اولى الحمل للموضوع
 فذالك الكلى فى البرهان
 ذاتيه و عله البيان
 ايضا لا يدخل فى البرهان
 و ليس من طباعه غريبا

فان يكن او سطره معلولا
 و بعضه برهان لم اوسطه
 كقولنا غذا كسوف للقمر
 فان كون قمر فى الجوزهر
 فصار هذا عله البيان
 و كان من وجهين هذا عله
 اذ كان ذاك عله البيان
 و ك ان لا يعطى اليقين دائما
 مهما سمعت مطلق البرهان
 اوائل البرهان صدق سرمد
 لذاك ليس الحمل فيها كلى
 كلا و فى كل زمان كله
 و الحمل فيها اولى ذاتى
 و الاولى ان يكون الحمل
 كحملك الحى على الانسان
 فكل ذاتى فاما حاصل
 كالحى للانسان و الاقطار
 او داخل موضوعه فى حده
 مثل القنا للانف و التربيع
 و كل محمول على الجميع
 و حمله فى جملة الزمان
 ان كانت الحدود فى البرهان
 و عنه الوجود فى الاعيان
 غير الذى يناسب المطلوب

فى المطالب

او ما هو الشىء الذى قد يسأل
 و الاى ايضا ربما يزداد
 و ذاك قبل اللم و ما و الاى

كل سوال فهو اما عن هل
 اولم هو الشىء الذى يراد
 والهلهل اما هل وجود الشىء

ذاك و اما هل كذا محمول
 هل تبطل النفس اذا انحل الجسد
 و الماء اما طالب حد الذات
 او طالب معنى اسم شىء كالخلا
 و شرح معنى الاسم فى المفهوم
 و الحد للموجود دون ما فقد
 و اللم يبغي عله المعلول
 و تاره عله نفس الامر
 على كذا و هو كما تقول
 هل الزمان هو قدر او عدد
 كقولنا ما الحيوان و انبات
 يسبق هذا الاسم فى الماء الهلا
 يكون للموجود و المعدوم
 فان ما ليس بشىء لا يحد
 يروم طورا عله المقول
 و هو الحقيقى عل ما ندرى

فى الجدل ، و الخطابه ، و الشعر ، و المغاله

الذايغات و اللواتى تقبل
 و الذايغات ابدى السماع
 و ذلك الوهمى و المشبه
 و ذلك الموقع للتخييل
 فهذه ما قيل فى التصديق
 فانما موضوعهن الجدل
 فللخطابات و للاقناع
 مغالطى علمه ممسوه
 يصلح فى الشعر سوى الدليل
 و الحمد لله على التوفيق

فى الحد

العلم منه ما هو التصور
 و يحصل التصديق بالقياس
 . الحد منه يحصل التصور
 اذا اردت ان تحدد حدا
 فانه يحصر كل ذاتى
 ثم اطلب الفصول فهى الحاده
 او فاعل او عغايه للشى
 و النف للافطس و الصفراء
 وان وجدت واحدا مميزا
 فذاك نقصان و ليس القصد
 بل اطلب الفصول حتى تنفذا
 ان يحصل الشىء عل جميع ما
 و منه تصديق لشىء يخبر
 و قد شرحناه بلا التباس
 و الرسم ايضا منه فيه اثر
 فرتب الجنس القريب جدا
 يكون للمحدود فى الصفات
 من صوره اخذتها او ماده
 كالنطق للانسان بعد الحى
 للغب و الصحه للدواء
 فلا تقف حتى يكون موجزا
 ساذج تمييز يفيد الحد
 فان قصد العقل فيما حددا
 به من الاوصاف قد تقوما

محصولا فى ذاته معقولا
اذ صير التمييز فصلا حاصل
لان ذات الشئ كل وصفه
بعض صفات ذاته ان يوجد
هذا و اما الرسم فهو قول
با عروض كقولنا للبشر
— القامه يادى الجلد
اذا اريد الرسم رسما كاملا
كما حددناه فحد ناقص
فلنختم الان الكتاب محتما

فان اضعته مره فصولا
فما علمت الشئ علما كاملا
ما كان ذاتيا و لما يكفه
كذاك لا يكفيه ان يحددا
مميز و ليس فيه فصل
فى رسمه حى عريض الظفر
و — فى الرسم كما فى الحد
و كل قول لم يكن مشاكلا
او هو رسم ناقص لخالص
فقد نظمنا العلم فيه نظما^١

نمونه‌هایی از سروده‌های ابن سینا که در بیشتر کتاب‌های نوشته شده درباره او، تذکره‌ها، فرهنگ‌نامه‌ها و دایره‌المعارف‌ها از آنها یاد شده است.

در حکمت و زهد، فلسفه زندگی، که با مطلع زیر آغاز می‌شود

یا برع نکرک الاحداث و القدم فصار عنبل کالآثار فنتهم....

.....

فیت الطلول اجابت من به ابداء	فیت الطلول اجابت من به ابداء
او علیها بلسان الحال ناطقه	او علیها بلسان الحال ناطقه
الشیب یوعد و الامال واعده	الشیب یوعد و الامال واعده
مالی اری حکم الافعال ساقطه	مالی اری حکم الافعال ساقطه
مالی اری الفضل فضلا یستهان به	مالی اری الفضل فضلا یستهان به
سیان عندی ان بروا و ان فجروا	سیان عندی ان بروا و ان فجروا
لیسوا و ان نعمو اعیشا سوی نعم	لیسوا و ان نعمو اعیشا سوی نعم
الواجدون غنی العادمون نهی	الواجدون غنی العادمون نهی
اسکنت بینهم مکالیث فی اجم	اسکنت بینهم مکالیث فی اجم
بای مائره ینقاس بی احد	بای مائره ینقاس بی احد
انی و ان کانت الاقلام تخدمنی	انی و ان کانت الاقلام تخدمنی
قد اشهد اروع مرتاحا فاکشفه	قد اشهد اروع مرتاحا فاکشفه
و البیض و السمر حمر تحت عثیره	و البیض و السمر حمر تحت عثیره
اما البلاغه فاسالنی الخیر بها	اما البلاغه فاسالنی الخیر بها
و لو وجدت طلوع الشمس متسعا	و لو وجدت طلوع الشمس متسعا
و غشیت صفحات الارض معدله	و غشیت صفحات الارض معدله
لکنها بعقه حف الشقاء بها	لکنها بعقه حف الشقاء بها

در حکمت

خیر النفوس العارفات ذواتها	و خقیق کمیات ماهیاتها
وب ما لاذی حلت رسم تکونت	اعضاء بنیتها علی هیئاتها
نفس النبات و نفس حسن رکبا	هلا کذاک سماته کسماتها؛
یا للرجال لعظم رزو لم تزل	منه النفوس تخب فی ظلماتها ۲

در شراب

صبتها فی الکاس صرفا
ظنها فی الکاس نار

غلبت ضوء السراج
فظفاها بالمزاج ۱

نزل اللاهوت فی ناسوتها
قال فیها بعض من هام بها
هی و الکاس و ما مازجا

کنزول الشمس فی ابراج یوح
مثل ما قال النصری فی المسیح
کاب متحد و ابن و روح ۲

اساجیه الجفون، اکل خود
هی الصهباء، منبرها عدو

سجایاها استعرن من الرحیق؟
و ان كانت تناغی عن صدیق ۳

قم فاسقنیها قهوه کدم الطلا
خمرا تظل لها النصری یجدا
لو انها یوما و قد ولعت بهم

یا صاح بالقده الملا بین الملا
و لها بنو عمران اخلصت الولا
قالت الست بربکم قالوا بلی ۴

شربنا علی الصوت القديم قدیمه
و لو لم تکن فی حیز قلت انها

لکل قدیم اول هی اول
هی العله الاولی التي لا تعلل ۵

=====

شکایت از روزگار

اشکو الی الله الزمان فصرفه
محن الی توجهت فکاننی

ابلی جدید قوای و هو جدید
قد صرت مغناطیس و هی جدید ۶

- ۱- امین، محسن ج ۶ ص ۸۰- معجم ادباء الاطباء/ ج ۱/ ص ۱۲۲- مقدمه منطق المشرقیین ص لو
- ۲- امین، محسن ج ۶ ص ۸۰- مقدمه منطق المشرقیین ص لو
- ۳- مقدمه منطق المشرقیین ص لو، لز
- ۴- امین، محسن ج ۶ ص ۸۰- مقدمه کتاب منطق المشرقیین ص لز - معجم ادباء الاطباء، ج ۱ ص ۱۲۲
- ۵- امین، محسن ج ۶ ص ۸۰- مقدمه کتاب منطق المشرقیین ص لز - معجم ادباء الاطباء ج ۱ ص ۱۲۲
- ۶- مقدمه منطق المشرقیین، ص لو- مقدمه منطق المشرقیین ص له- طریحی، ص ۸۸ فقط سه بیت اول را ذکر کرده است

در حکمت و زهد، و شیب پیری

اما اصبحت عن لیل التصابی
تنفس فی غدارک صبح شیب
شبابک کان شیطانا مریدا
و اشهب من بزاق الدهر خوی
عفا رسم الشباب رسم دار
فذاک الیض من قطرات دمعی
کذا دنیاک تراب لانصداع
ویعلق مشمئز النفس عنها
فلولاها لعجلت انسلاخی
عرفت عقوقها فسلوت عنها
بلیت بعالم یعلو اذاه
وسیل للصراب خلایطقوم
اخالطهم، و نفسی فی مکان
و لست بمن یلطحه خلایط
اذ بالت الابصار فالت

و قد اصبحت عن لیل الشباب
و عسعس لیه، فکم التصابی
فرجم من مشییک باشهاب
علی فودی، فالما بالغراب
لهم عهدی بها مغنی رباب
و ذالکم نشور للروابی
مغالطه و تبنی للخراب
باشراک تعوق عن اضطراب
عن الدنیا و ان کانت اهابی
فلما عفتها اغریتها بی
علی صبری و یسفل عن عتابی
و م کان الصواب سوی الصواب
من العلیاء عنهم فی حجاب
متی انجرت اثاث عن تراب
خیالا، و اشمازت عن لباب(۱)

۱- ابن ابی اطمیعه/ عیون الأنبیاء فی طبقات الاطباء ج ۲ ص ، محسن امین/ اعیان الشیعه ج ۶ ص ۷۹ و مقدمه منطق المشرقیین ص کج، کد، که و معجم ادباء الأطباء/ محمد الخلیل، ج ۱، ص ۱۲۲

عشق و زندگی

تفا نجزی معاھدھم قلیلا
لقد عشنا بها زما قصیرا
و من یستثبت الدنیا بحال
نغیث بدمعنا الربع المحیلا
نقاسی بعدھم زما طویلا
یرم من مستحیل مستحیلا^۱

=====

درباره حسودان:

عجبا لقوم یحسدون فضائلی
عتبوا علی فضلی و ذموا حکمتی
انی و کیدھم و ما عتبوا به
و اذا الفتی عرف الرشاد لنفسه
ما بین غیابی الی عدالی
و استوحشوا من نقصھم و کمالی
کالطود یحقر نطحه الاوعال
هانث علیہ ملامه الجهل^۲

=====

درباره فلسفه زندگی:

یا ریع نکرک الاحداث و اقدم،
کانما رسمک السر الذی لهم
کانما سفعه الاثقی باقیه
او حسره بقیث فی القلب مظلمه
الابکاه سحاب دمعہ همع،
لم لم تجدها سحاب جودھا دیم
لیت الطلول احابت من به ابداء
او علیا بلسان الحال ناطقه:
الشیب یوعد، و الامال واعدہ،
ما لی ارای حکم الافعال ساقطه،
ما لی ارای الفضل فضلا یستهان به،
فصار عینک کالآثار تتهم.
عندی، و نایک صبری الدارس الهدم،
بین الریاض قطا جونیه جثم،
عن حاجه ما قضوها اذ هم امم.
بالرعد مزدفر، بالبرق مبتسم؟
من الدموع الهوامی کلهن دم؟
فی حبهم صحه، فی حبهم سقم،
بان حدی الذی استدلقته ثلم؟
و المرء یغتر، و الايام تنصرم.
و اسمع الدهر قولاً کله حکم؟
قد اکرم النقص لما استنقص الکرم؟

۱-امین، محسن، ج ۶، ص ۷۹-مقدمه منطق المشرقیین، ص لال، الج

۲-امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰-مقدمه منطق المشرقیین، ص له-معجم الادباء الاطباء، ص ۱۲۲

جوات فى هذه الدنيا و زخرفها
كجيفه دودت، فالدود منشوه
سيان عندى ان بروا و ان فجروا،
لا تحسدنهم ان جد جدهم،
ليسو و ان نعمو عيشا يوى نعم،
الواجدون غنى، العادمون نهى:
خلقت فيهم، و ايضا قد خلطت بهم
اسكنت بينهم كلليث فى اجم:
انى و ان بان غنى من بليت به
مميز من بنى الدنيا يميزنى:
باى مائره ينقاس بى احد؟
امثل عنجهه شوكاء يلحق بى،
فذا عجوز، و لكن بعد ما قعدت،
انى و ان كانت الاقلام تخدمنى
قد اشهد اروع مرتاحافا كشفه،
الضرب محتدم و السعن منتظم
و الحق يافوخه من تقعهم قتر،
و البيض و السمر حمر تحت عثيره،
و اعدل القسم فى ربي و حربهم:
اما البلاغه فاسالنى الخبير بها،
لا يعلم العلم غيرى معلما علما
كانت قناه علوم الحق عاطله
نبيد ارواحهم بارعب نقذفه
مانت اناله ذا الدهر اللقاح على
لو شئت كان الذى لو شئت يحت به:

عيني، فالفيت دارا ما بها ارم:
فيها، و منها له الارزاء و الطعم!
فليس يجرى على امثالهم قلم.
فالجذ يجدى، و لكن ماله.
و ربما نعمت فى عيشها النعم،
ليس الذى وجدوا مثل الذى عدموا.
كرها، فليس غنى عنهم و لا لهم.
رايت ليثا له من جنسه اجم!
فى عينه كمه، فى اذنه صمم.
اقل ما فى ليس الجمل و العظم.
باى مكرمه تحكينى الامم؟
ام مثل شغبر حس عرضه زيم؟
و ذاك جود مساع الملك متهم.
كذاك يخدم كيفى الصارم الحدم،
اذا تنا كرعن تياره البهم،
و الدم مرتكم و الباس مغتلم،
و الانك فسطاطه من سفكهم قتم،
و الموت يحكم و الابطال تختصم!
منهم لنا غنم، منا لهم غرم.
انا اللسان قديما و الزمان فم،
لاهله، انا ذاك المعلم العلم،
حتى جلاها بشرحى البند و العم،
فيهم و اجسادهم بالقضب تلتحم،
عزائمي، و اسقت بى لها الهيم،
ما الخوف اسكت، بل ان تلزم الحشم،

و لو وجدت طلاع الشمس متسما
 و لو بكت عزمایی دونها الحشم
 و كانت البيض ظلغا للغمود له
 و ظن ان ليس تحجيل سوى شعر
 و غشيت صفحات الارض معدله:
 لكنها بقعه حف الشقاء بها:

لحط رحل عزمی - كنت اعتزم،

 و قد تباعل عرض الخيل و الحكم.
 و ان للخيل فى ميلادها اللجم.
 فالاسد تنفر عن مرعى به غنم
 فكل صاغ اليها صاغر سدم....

☺☺☺

درباره راه زندگى و شيب

هو الشيب لابد من و خطه
 القلقك الطل من و بله؟
 و كم منك سرک غصن الشباب
 فال تجز عن لطريق سلكت
 و لا تجشعن فما ان ينال
 و كم حاجع بذلت نفسها
 اذا اخصب المرء من عقله
 و من عاجل الحزم فى عزمه
 و كم ملق دونها غيله،
 اذا ما احال اخو زله
 و ما يتعب النفس تميزه
 و وفر اخا الشيب و الح الشباب
 و لا تيغ فى العذل، و اقصد فهكم
 و كم عاند النصح ذو شيبه
 تراه سريعا الى مطمع
 و كم رام ذو ملل حاشم
 و ذى حسد اسقطنه لقي،

فقرضه و اخضبه او غطه
 جزعت من البحر فى شطه
 و ريقا، فلا بد من حطه
 كم انبت غيرك فى وسطه!
 من الرزق كل سوى قسطه
 ففوتها الحرص من فرطه....
 نشا فى الزمان على قحطه؛
 فان الندامه من شرطه.
 كما يمرط الشعر من مشطه.
 على الغذر فاعجل على بسطه،
 فلا تعجلن الى خلطه.
 اذا ما تعسف فى خبطه.
 كتبت قديما على خطه.
 عناد القتاد لدى خرطه...
 كما انشط البكر عن نشطه.
 ليغصب حلمى فلم اعطه.
 فما يانف الدهر من لقطه،

قد ارتفع النجم عن حطه،
و كم يضحك الدهر من سخطه.....

يحاول حطى عن رتتى،
يظل على دهره ساخطا،

☺☺☺

عشق و زندگى و بخشش

نفیث بدمعنا الربع المحیلا:
فامسى لا رسوم و لا طولولا،
نقاسى بعدهم زمنا طویلا،
یرم من مستحیل مستحیلا،
تنحى الحرص عنها مستقیلا.
هجرت تجملی هجرا جمیلا،
على عزم فاعقبنا نزولا:
همین رایتنا نعصی العذولا،
عل الاطلاع ما وجدت مسیلا،
هو العقد الذى لن یتحیلا،
فما وجدت لای عذری سبیلا.
مدى الملوین ، او اقصر قلیلا،
و لم تر مثل ما اذنی ملولا،
اطقت، و ان جهدت له قبوللا
على لیلی زمانا لن یزولا.
تزین کزینه الثر النصوللا؟
کسیت الذبل و الجسد النحیلا،
یعیرنی بان لست البخیلا،
بعد علو ذی کرم سفولا،
ابرز او انیل به جزیلا؟

قفا نجزی معاهدهم قلیلا،
تخونه العفاه کما تراه،
لقد عشنا بهازمنا قصیرا
و من یتثبت الدنیا بحال
اذا ما استعرض الدنیا اعتبارا
خلیلی، بلغ العذال انی
و انی من اناس ما احلنا
ما قینا و ایدینا اذا ما
وقفت دموع عینی دون سعدى
على جفتی لسعدی فرض دمع
عقدت لها الوفاء، و ان عقدی
و کم اخت لها خطبت فوادى
اعاذل، لست فی شیء وفاسهب
فلم تر مثل ما قلبی ألوفلا،
و عدل الشیب اولی لی لوانی
اجل، قد کررت هذی اللیالی
اتکر ذرءه لما علتنی
یسیرنی ذبولی او نحولی،
کما ان الحفیش ابا و جیم
یقول: «مبذر» لیغض منی،
متی وسعت لقصدی الارض، حتی

و کم خرق رقعت به منیلا. فجل خلل الاصابع منك واجهد
 عسی ان لاتطوف و لا تنولا. بفحش ان مالک فوق مالی،
 نفائس ما تصان بما اذیلا، حکاک غباء ما افناه بذلی
 بیاع بیعض ما تحوی کمیلا. یحذرک الاحبه وقع کیدی،
 فلسست بذاک مذعورا مهولا، سقطت عن اعتقادی فیک سوا،
 قطب نفسا و لا تفرق قبیلا. فاما ان ارعک بغير قصدی:

☺☺☺

در حکمت

خیر النفوس العارفات ذواتها و حقیق کمیات ماهیاتها
 و بما الذی حلت و هم تکونت اعضاء بنیتها علی هیئاتها؛
 نفس النبات و نفس حس رکبا، هلا کذاک سماته کسماتها؟
 یا للرجال لعظم رزء لم تزل منه النفوس تحب فی ظلماتها...

صاحب عیون الانباء گفته است که ابن سینا قصیده زیر را در هنگام دیدن عطارده سروده است

و دارای پنجاه بیت می باشد. (۱)

احذر نبی من القرآن العاشر و انفر بنفسک قبل نفر النافر
 لا تشغلنک لذه تلهوبها فلموت اولی باظلوم الفاجر (۲)

واز اشعار منسوب به او بنا به قول ابن ابی احیبه (۳)

اذا شرق اطریخ من ارض بابل و اقترن النحسان الحذر الحذر
 و لایدان تجری امور عجیبه و لابد ان تاتی بلادکم التتر (۴)

رازداری

صن السرحن کل مستخبر و حاذر فما الحزم الا الحذر
 اسیرک سرت ان خفته و انت اسیر له ان ظهر (۵)

۱- امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰

۲- الطریحی ۴۷

۳- ابن ابی اصیبه، ج ۲، ص ۱۶

۴- طریحی، ص ۴۸

۵- طریحی، ۸۹

و از گفته‌های دیگر اوست:

و قوله تنهنه و حاذر ان ینالک بغته
حسام کلامی او کلام حسامی (۱)

واز ابیات دیگر منسوب به او:

فی شوله العقرب نجم توام
اذا ترآه امران اصطحبا
لکل راء من رآه یعلم
واتفقا و اذا تحببا

☺ ☺ ☺

لا سیما ان قال ذا محبب
کف الخضیب فرقه الی الابد
بعض لبعض کوبان کوبک
بکائن من کان من کل احد
اذا رآه اثنان او جماعه
تفرقوا الی قیام الساعه

برای عقرب گزیدگی:

و من رأی عشیه نجم السهی
لم توذع عقربه بمسها

درباره خاصیت گیاه اسقنقور

بثول عین بها حیوان
و ثول قریه بارض الشام
فی شکله کانه انسان
من عمل اشقیف ذی الاکام
الطخ علی اتؤول دهن القمح
و قل حرمت الاکل من لحم الفرس
منوسخ الاسنان عند الصبح
و الهندبا و لک ذا منه احترس (۲)

دندان درد

فقل حرمت الاکل من لحم الجممل
مع الکرفس ایما منه حصل (۳)

۱-امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰

۲-امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰

۳-امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰

در نشادر

فريحه تقتل الافاعى
و وزن مثقال اذا ما شربا
و خلص السميم من مماته
و للهوام و الدبيب الساعى
مع وزنه من الرجيع انجبا
من بعد ياس الناس من حياته (١)

درباره زكام

فى اول النزله فصدوفى
بينهما ماء شير به
اواخر النزله حمام
صحت من النزله اجسام (٢)

درباره احكام نجومى:

ابدا بسم الله فى نظم حسن
نجم الهى مامنه من سارق
و مه راى عشيه نجم الهى
و قيل لا يدنو اليه سارق
اذكر ماجربت فى طول الزمن
و من سهوم عقرب و طارق
لم تدن منه عقرب يمسهها
فى مسفر و لا بسوء طارق
تتج من القولنج غير محكم (٣)

١-امين، محسن، ج ٦، ص ٨٠

٢-معجم ادباء الاطباء، محمد الخليلي، ج ١، ص ١٢٣

٣-حياه الحيوان ماده عقربى الذريعه ١، ٤٩٥

درباره حسادت:

عجبا لقوم یحسدون فضائی	ما بین غیابی الی عدالی
عتبوا علی فضلی و ذموا حکمتی	و استوحشوا من نقصهم و کمالی
انی و کیدهم و ما عتبو به	کالطود یحقر نطحه الاوعال
و اذا الفتی عرف الرشاد لنفسه	هانت علیه ملامه الجهال
و نیز در این باره می گوید.	
اکاد اجن فیما قد اجن،	فلم یرما اری انس و جن
رمیت من الخطوب بمصمیات	نوافذ لا یقوم بها مجن
	☺ ☺ ☺
و جاوزنی اناس لو اریدوا	فان عنت مسائل مشکلات
احال سهامهم حدس و ظن،	و ان عرضت خطوب معضلات
	☺ ☺ ☺

در شکایت از روزگار

اشکوا الی الله الزمان، فصرفه	ابلی جدید قوای و هو جدید:
محن الی توجهت، فکاننی	قد صرت مغناطیس و هی حدید!

درباره خمیریات:

صبها فی الکاس صرفا	غلبت ضوء السراج
ظنها فی الکاس نار	فطفها بالمزاج
	&&&
نزل اللاهوت فی ناسوتها	کنزول الشمس فی ابراج یوح
قال فیها بعض من هام بها	مثل ما قال النصارى فی المسيح
هی و الکاس و ما مازجا	کاب متحد و ابن و روح
	&&&
اساجیه الجفون، اکل خود	سجایها استعرن من الرحیق؟
هی الصهباء، مخبرها عدو	و ان کانت تناغی عن صدیق
	&&&
شربنا علی الصوت القديم قدیمه	لکل قدیم اول هی اول
و لو لم تکن فی حیز قلت انها	هی العله الاولى التی لا تعلل
	&&&
قم فاسقنیها قهوه کدم الطلا	یا صاح بالقدرح الملا بین الملا

خمرا تظل لها النصرى يجدا
لو انها يوما و قد ولعت بهم
لها بنو عمران اخلصت الولا
الت الست بربكم قالوا بلى! (١)

در حکمت

هذب النفس بالعلوم لترقي
انما النفس كازجاجة و العله
فاذا اشرفت فانك حى

وذر الكل فهي للكل بيت
م سراج و حكمه الله زيت
وإذا اظلمت فانك ميت(۱)

از قصیده ابن سینا در زندان تاج‌الملک

دخولی فی الیقین کما تراه و کل الشک فی إمر الخروج (۱)

در معنی حدیث علی علیه السلام که فرمود:

« خصلتان لا شیء احسن منهما الايمان بالله و النفع للمسلمين و خصلتان لا شیء اقبح منهما الشرك بالله و الاضرار بخلقه »

بوعلی چنین میگوید:

کن کیف شئت فان الله ذو کرم
سوی اثنتین فلا تقر بها ابدا
فما علیک بما تاتیه من باس
الشرك بالله و الاضرار بالناس (۲)

و از سروده‌های دیگر او:

اعتصام الوری بمعرفتک
تب علینا فاننا بشر
عجز الواصفون عن صفتک
ما عرفناک حق معرفتک (۳)

و از دیگر سروده‌های او :

اکاد اجن فیما قد اجن
رمیت من الخطوب بمصمیات
فلم یر ما اری انس و جن
نوافذ لا یقوم بها مجن
و جاورتی اناس لو اریدوا
فان عنت مسائل مشکلات
اجال سهامهم حدس و ظن
و ان عرضت خطوب معضلات
تواروا واستکانوا و استکنوا
(۴) و (۵)

ابن خلکان این دو بیت را منسوب به بوعلی می‌داند.

اجعل غذائک کل یوم مره
و احفظ منیک ما استطعت فانه
و احذر طعاما قبل هضم طعام
ماء الحیاه یراق فی الارحام

در عیون الانباء قصیده‌ای بر این وزن وجود دارد که دو بیت آن قریب به مضامین بیت‌های بالا

۱-طریحی، ابن سینا ص ۳۵

۲-امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰

۳-امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰-طریحی، ۸۹

۴-امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰

۵-مقدمه منطق المشرقیین، ص له

است و مولف، آن را به بوعلی سینا نسبت داده است. و درست این است که گوینده آن محمد بن المجلی است. (۱)

ابن خلکان می گوید دو بیت زیر که شهرستانی در اول کتاب نهاییه الاقدام ذکر کرده منسوب به ابن سینا است

لقد طفت فی تلك المعاهد كلها و سیرت طرفی بین تلك المعالم
فلم ار الا واضعا كف حائر علی ذفن او قارعا سن نادم (۲)

و از ابیات دیگر او:

اولیتنی نعمه مذصرت تلحظنی کافی الكفاه بعینی مجمل النظر
كذا اليواقیت فیما قبل نشاتها من حسن تاثیر عین الشمس فی القمر (۳)

این بیت شعر را بوعلی در حالت احتضار زمزمه می کرده است:

نموت و لیس لنا حاصل سوی علمنا انه ما علم (۴)

۱- امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰- ابن خلکان ج ۲ ص ۱۶۱

۲- امین، محسن، ج ۶، ص ۸۰- ابن خلکان ج ۲ ص ۱۶۱

۳- امین، محسن، ج ۶، ص ۷۹

۴- طریحی، محمد کاظم، ص ۳۹

اشعار فارسی بوعلی سینا

آنچه که از اشعار فارسی بوعلی سینا بر جای مانده در اکثر تذکره‌ها و سفینه‌های فارسی که معمولاً بیشتر آنها به زبان صوفیه به بعد مربوط است و در کتب متفرقان و مخصوصاً در فهرستی که جوزجانی از آثار او به شیخ‌الرئیس نسبت داده شده حدود بیست و دو قطعه و رباعی است که در انتساب برخی از آنها به بوعلی هنوز جای شک و تردید است و ما در این بخش نمونه‌هایی که تردید کمتری درباره آنها وجود دارد ذکر می‌کنیم. در خصوص کمی اشعار فارسی ابن سینا و تردیدی که درباره همین تعداد ابیات اندک بر جای مانده وجود دارد، می‌توان سه نوع قضاوت نمود.

۱- حداقل به اندازه سروده‌های عرب، بوعلی نسبت به سرایش اشعار فارسی هم اهتمام ورزیده ولی به مرور زمان به دلایل متعدد و از جمله برخی هم‌نامی‌ها، سروده‌های فارسی او از بین رفته است.

۲- بوعلی عملاً توانایی سرایش شعر به زبان فارسی را به آن اندازه که در سرودن شعر به زبان عربی نشان داده، نداشته و تلاش برای بیان اشعار فارسی ننموده است.

۳- قدرت غیر قابل انکار او در آفرینش سخن منظوم در سرودن شعر چه به زبان فارسی یا عربی که از نظر قواعد وزنی و آرایه‌ای تقریباً یکسان هستند، محدودیتی برای او ایجاد نمی‌کند. از طرفی وجود تقریباً مجموعه‌ای کامل از آثار شیخ‌الرئیس وجود هرگونه احتمال از بین رفتن اشعار فارسی او را تا این حد با هاله‌ای از تردید همراه می‌سازد. بر این اساس این گونه می‌توان نتیجه گرفت که بوعلی با همه توان و آمادگی بدرونی که برای سرودن اشعار فارسی داشته اما به دلیل تسلطی که به زبان عربی، حداقل به عنوان زبان علمی، در قرون چهارم و پنجم هجری داشته و این امر در اکثر آثار مکتوب او دلالت دارد، گرایش او نسبت به سخن آفرینی در عرصه زبان عربی بیشتر بوده است و ذوق و قریحه خود را بیشتر در قالب این زبان به کار گرفته است.

البته نباید از یاد برد که به کار گرفتن نثر پارسی دری برای بیان مفاهیم دقیق فلسفی و علوم وابسته بدان با ابن‌سینا آغاز می‌شود و شیوه وی در دوره‌های بعد توسط شاگردان او ادامه می‌یابد.^۱

ضمنا تنوع آثار و زمینه‌های مختلف علمی ک هاو در آنها وارد شده و قبلا نیز یادآور شدیم، عملا مجال سخن‌سرایی مخصوصا در قالب زبان فارسی را از وی گرفته است. و اینک نمونه‌هایی از اشعار فارسی منسوب به ابن‌سینا:

دل گر چه درین بادیه بسیار شتافت
یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
و آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

☺☺☺

تا باده عشق در قدح ریخته‌اند
وندر پی عشق عاشق انگیخته‌اند
با جان و روان بوعلی مهر علی
چون شیر و شکر بهم برآمیخته‌اند

☺☺☺

کفر چون منی گزاف و آسان نبود
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و او هم کافر
پس در همه دهر یک مسمان نبود

☺☺☺

از قعر گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکمل و حیل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل

☺☺☺

ایکاش بدانمی که من کیستمی
سرگشته به عالم از پی چیستمی
گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی
ور نه به هزار دیده بگریستمی
رفت آن گه‌ری که بود پیرایه عمر
و آورد زمانه طاق سرمایه عمر
از موی سپیدم سر پستان امید
بنگر که سیاه می‌کند دایه عمر

☺☺☺

مائیم به عفو تو تولا کرده
وز طاعت و معصیت تبرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد، باشد
ناکرده چو کرده کرده چو ناکرده

☺☺☺

منابع و مأخذ

- آبی، منصور بن حسین (متوفی ۴۲۱) نثر الدر، مصر، مرکز تحقیقات التراث ۱۹۸۱م
 آغا بزرگ تهرانی، محمد محسن، الزریعه، بیروت، دار الاضواء ۱۹۸۳م
 امین، محسن، اعیان الشیعه، بیروت دار المتعارف ۱۴۰۳ هـ ق
 ابن ابی اصیبه، احمد بن ابی قاسم، عیون النبأ فی طبقات الاطباء، بیروت، ۱۹۶۵م
 ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، وفيات العیان، بیروت، دارصادر ۱۹۶۹م
 ابن سینا، حسین بن عبدالل، منطق المشرقیین، و القصیده مزدوجه، القاهره، المکتبه السلفیه ۱۳۲۸ هـ ق
 ابن الندیم محمد بن اسحاق، الفهرست، تهران، الاسدی ۱۳۵۰ هـ ق
 الثعالبی، ابو منصور عبد الملک، (متوفی ۴۲۹) یتیمه الدهر، بیروت، دار الکتب العلمیه ۱۴۰۳
 حاجی خلیفه، مصطفی بن عبد الله، کشف الظنون، بیروت، دار الفکر ۱۹۹۰م
 الخلیلی، محمد، معجم ادباء الاطباء، النجف، مطبعه الضوی ۱۹۴۷م
 طریحی، محمد کاظم، ابن سینا، نجف، مطبقه الزهراء ۱۹۴۷م
 قنواتی، الاب جرج شحاته، مولفات ابن سینا، القاهره، جامعه الدول العربیه، ۱۹۵۰م
 کحاله، عمر، معجم المؤلفین، بیروت، دار احیاء التراث العربی ۱۹۵۷م
 فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ هـ ش
 الیان سرکیس، یوسف، معجم المطبوعات العربیه، قم، مکتبه آیت الله المرعشی، ۱۴۱۰ هـ ق
 براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، انتشارات مروارید،
 ۱۳۶۸ هـ ش